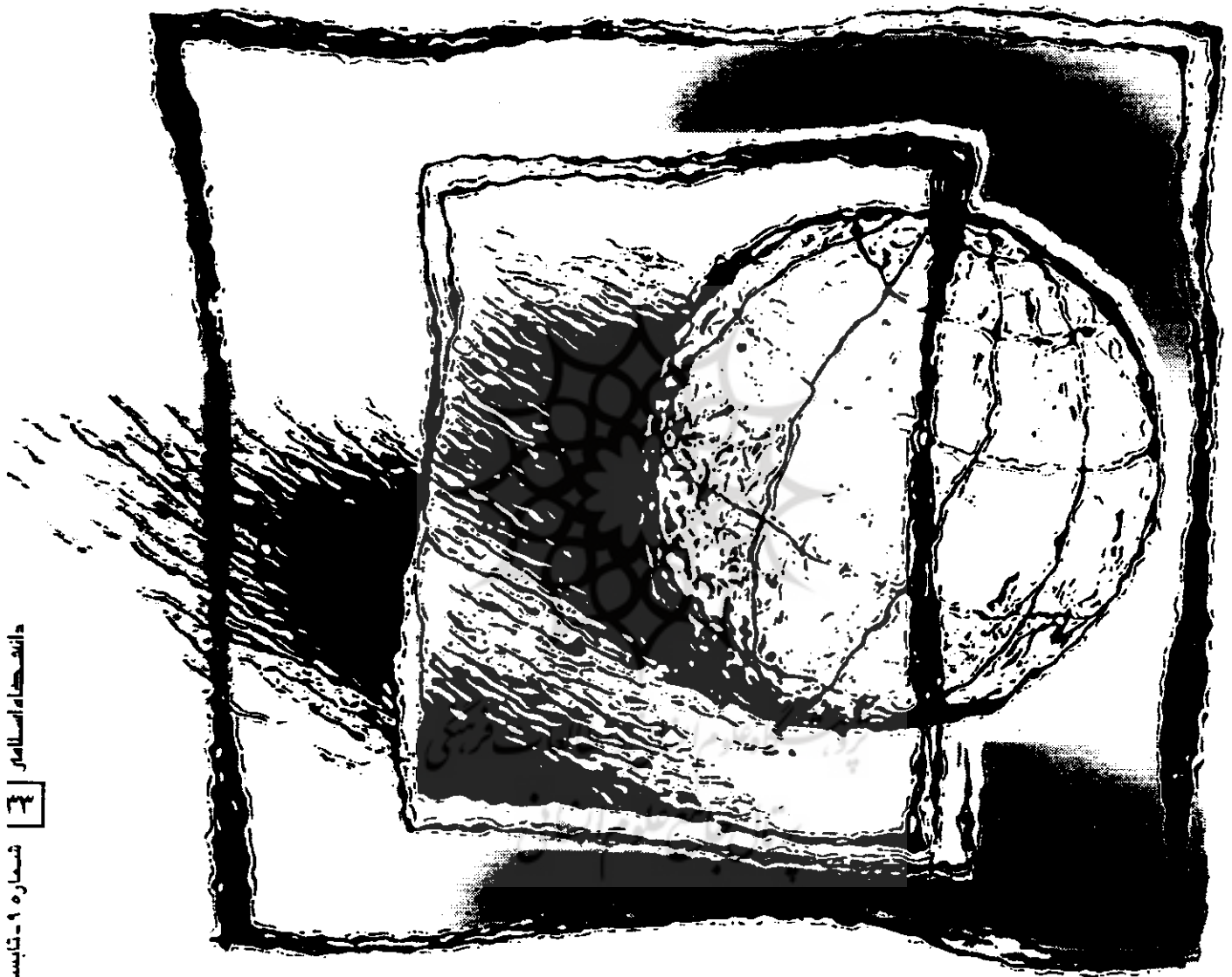


غرب از دیدگاه امام خمینی رحمة الله

محمدحسین جمشیدی *



«توسید از غرب، اراده کنید... در مقابل غرب
قیام کنید...»

مقدمه

و در عهد قاجاری بود که ما در معرض نفوذ اندیشه‌ها، آراء و تحولات غرب قرار گرفتیم و در اثر آن، ارتباط ما با غربیان نه تنها بیش از پیش افزایش یافت بلکه از لحاظ کمی و کیفی دچار تحول گردید.

با آغاز نهضت مشروطیت، «غرب» و «دستاوردهای آن»،

امروزه، اهمیت جهانی انقلاب اسلامی ایران و اخیراً نیز طرح نظریه گفتگوی تمدن‌ها، ایجاب می‌نماید که مسأله غرب و شناخت غرب بیش از پیش در کانون اندیشه و پژوهش اندیشمندان و محققان انقلاب اسلامی قرار گیرد. هرچند ایرانیان از دیر زمان همواره با غرب و غربیان ارتباط داشته‌اند ولی این ارتباط در دوره حاکمیت صفویان رنگ و اهمیت دیگری یافت

* - دکتر محمدحسین جمشیدی، عضو هیات علمی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی.

بیش از سابق مورد توجه اندیشمندان بویژه روشنفکران واقع شد و بتدریج فرهنگ غرب به دلایل متعددی به میان ما درآمد و بعد از آن بود که تفکر و تأمل درباب غرب، غرب‌زدگی، غرب‌گرایی و... رایج شد. در این میان برخی تقلید از غرب را شعار خود قرار دادند و برخی تقیح و گریز از آن را. برای نمونه، میرزا ملکم خان چنین نگاشت:

«... من همین قدر می‌گویم که ما در مسائل حکمرانی نه می‌توانیم و نه باید از پیش خود اختراعی نمایم، یا باید علم و تجربه «فرنگستان» را سرمشق خود قرار بدهیم، یا باید از دایره بربری‌گری خود قدمی بیرون نگذاریم»^۱

با سلطه بیست و پنج ساله ایالات متحده آمریکا به عنوان سردمدار اصلی غرب بر ایران و وقوع انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی با هدف مقابله با سلطه غرب و... اهمیت شناخت «غرب» برای ما بیشتر گشت و امروز اهمیت این مسأله برای ما دو چندان شده است. این که ما در ابتدا در مقابل نظریه برخورد تمدن‌ها که از سوی ساموئل هانتینگتون مطرح شد قرار گرفتیم و بعد از آن سید محمد خاتمی - به عنوان یکی از مسئولان نظام و انقلاب - مبادرت به طرح نظریه گفتگوی تمدنها نمود، درجه و شدت این اهمیت را بیش از پیش نشان می‌دهد.

مسأله غرب در دید اندیشمندان ما به صور گوناگون مورد بحث و بررسی قرار گرفته است، اما در این میان امام خمینی از یک سو به مثابه یک عالم دینی که در پی احیای دین و پاسبانی آن بود و از دیگر سوی به مثابه رهبر عظیم و برجسته انقلاب اسلامی، نگاهی خاص به غرب و مسائل آن دارد. وی به عنوان اندیشمندی زمان شناس و روشن بین، در اندیشه و عمل خود منادی اسلام راستین و احیاگر فطرت حقیقی نو بشر و مخالف با کج اندیشه‌ها و انحرافات و واپس‌گرایی‌ها بود. نگرش این مرجع بزرگ دینی، مصلح احیاگر و طراح نظام سیاسی انقلاب اسلامی در مورد غرب و ماهیت آن، ژرف و در عین حال برای ما حائز اهمیت اساسی است. به ویژه که نوع نگرش حضرت امام به غرب و ماهیت و مسائل آن، او را در مقابل غرب قرار داده است و حتی به تعبیر استاد مطهری او را به عنوان یک «رهبر سنتی» در برابر «متجددین» قرار داده است. شهید مطهری در خصوص نقش او به عنوان یک رهبر سنتی در مقابل تجددگرایان می‌گوید:

«کدام رهبری توانسته است مانند همین رهبری سنتی موج بیافریند و حرکت خلق کند؟ در این صدساله اخیر که از قضا دوره

فرنگ رفته‌ها و روشنفکران متجدد ضد سنت است، کدام رهبری غیر سنتی توانسته است یک دم رهبری سنتی جنبش بوجود آورد»^۲

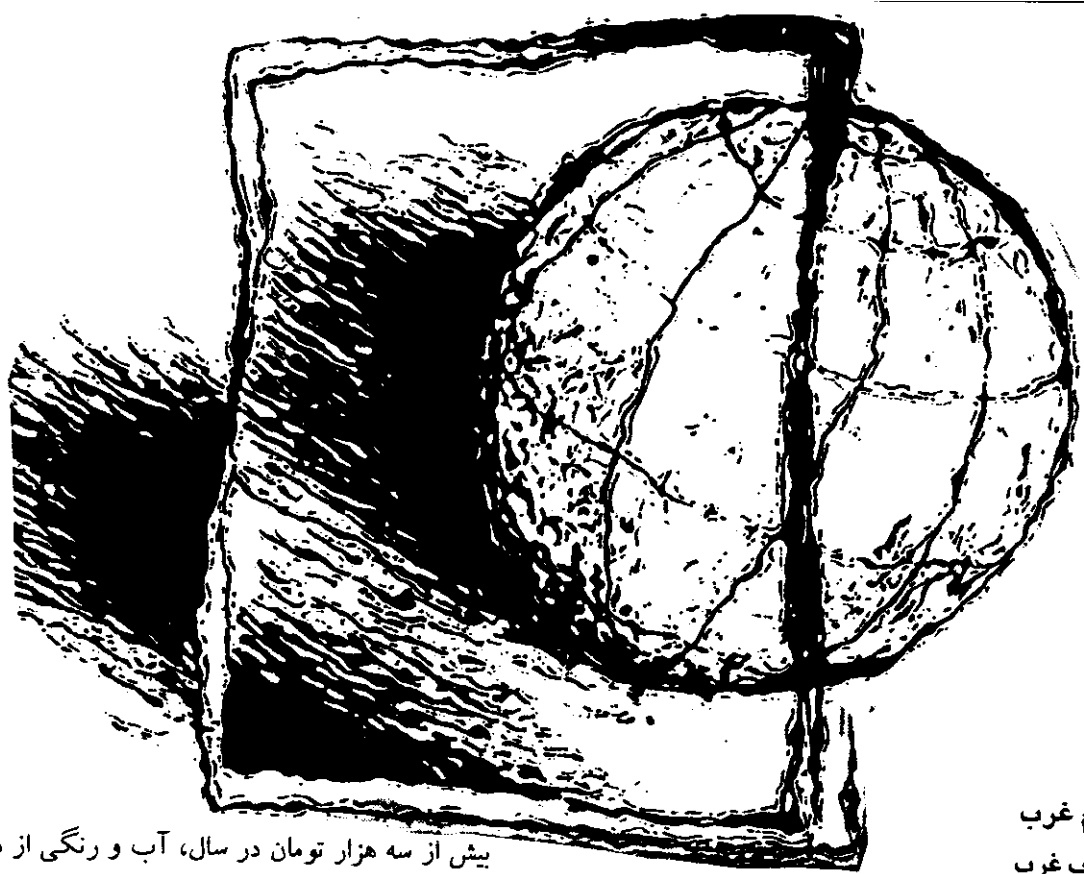
انقلاب اسلامی ما در عصر عسرت دیانت و مهجوریت «فطرت» و فراموشی «اخلاق» و «حکمت عملی»، به لحاظ بنیان نظری بر فرهنگ و تمدن غربی پیروز شد و دیگر باره اسلام را به عنوان مکتبی زنده، پویا، حرکت آفرین و نجات‌بخش ملت که افیون استعمار غرب، نشاط، روحیه و استقلال او را گرفته بود به صحنه اجتماع و سیاست باز گرداند و «اسلام» را در برابر «غرب» و «شرق» مطرح ساخت. اسلامی که امام خمینی شارح، مفسر و نماینده آن بود، انسان بریده از آسمان و زمین‌گیر شده را به خود آورد و به او نشان داد که در عصر سلطه فن تصرف در طبیعت و غلبه پندار «اومانسیم» و «اصالت تمایلات نفسانی»، چگونه بر پای خود بایستد و به معنویت و تعالی بیندیشد و او را نه تنها بر ماده که بر تفعل خویش نیز تسلط دهد.

انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی، شاخص‌ها، معیارها و موازین و ارزش‌های پذیرفته شده در فرهنگ غرب را زیر سؤال برد و آنها را تبدیل به ارزش‌های متعالی نشأت گرفته از آیین محمدی ﷺ نمود و در عصر بردگی جمعی اغلب ملل محروم، نه تنها انگیزه مردمی‌ترین قیام‌رهای بخش و عدالت‌خواه شد که با آزادسازی نیروهای قدرتمند درونی جامعه، شگفتی‌ساز دوران شد و همین مسأله بود که چالش تمدن غرب با انقلاب اسلامی را به دنبال آورد.

از این رو، شناخت غرب، محتوا و ماهیت آن به ویژه از منظر رهبری انقلاب و بنیان‌گذار نظام سیاسی آن، از ضروریات اولیه و اساسی است. ما نیز به سهم خود در این نوشتار در پی بررسی مفهوم و ماهیت غرب از منظر و دیدگاه امام خمینی هستیم. این که او چه تعریفی برای «غرب» دارد، غرب را چگونه می‌بیند چه چیز را نفی می‌کند و چه چیزی را می‌پذیرد و چرا اندیشه اومانیستی غرب را نفی می‌کند، چرا بنیان‌های فکری و نظری، اجتماعی و سیاسی و یا غرب را زیر سؤال می‌برد؟، موضوع بحث و بررسی ما در این مقاله است.

۱ - مجموعه آثار ملکم، به کوشش محمد محیط طباطبایی، تهران، انتشارات کتابخانه دانش، ۱۳۲۷، رساله «دفتر تنظیمات»، ص ۱۱-۱۰.

۲ - استاد مطهری و روشنفکران، قم: انتشارات صدرا، ۱۳۷۲، ص ۳۰.



۱- مفهوم غرب تعریف غرب

در اصطلاح عام، منظور از «غرب»، «جوامع غربی»^{*}، «مغرب زمین» و «غرب متجدد»^{**}، بخشی از دنیاست که از لحاظ صنعتی و اقتصادی، پیشرفته و به اصطلاح توسعه یافته است. در دانش سیاست، غرب، هم به مثابه یک موضوع و هم به مثابه یک مفهوم تلقی می‌گردد. از لحاظ موضوعی، غرب یا جوامع غربی، بخشی از جهان جغرافیایی امروز است که با شاخص‌های پیشرفت و توسعه اقتصادی و صنعتی مشخص می‌گردد؛ یعنی اروپای غربی و امریکای شمالی. در بعد وسیع‌تر، جهان غرب را به لحاظ موضوعی می‌توان شامل ژاپن، روسیه، اسرائیل و نیز بخش‌هایی از اروپای شرقی نیز دانست. بنابراین، ملاک اساسی در تشخیص غرب موضوعی، صنعت پیشرفته و تکنولوژی برتر است نه موقعیت جغرافیایی.

هر چند واژه غرب سابقه‌ای طولانی در فرهنگ ایرانی دارد ولی جلال آل احمد در زمره اولین کسانی بود که با طرح مسأله «غرب زدگی»، به بررسی مفهوم غرب پرداخت. او در کتاب غرب زدگی می‌نویسد:

«اما برای من غرب و شرق نه معنای سیاسی دارد و نه معنای جغرافیایی، بلکه دو مفهوم اقتصادی است. غرب یعنی ممالک سیر و شرق یعنی ممالک گرسنه. برای من دولت آفریقای جنوبی هم تکه‌ای از غرب است، گرچه در منتهی الیه جنوب آفریقا است و اغلب ممالک آمریکای لاتین جزو شرقند گرچه آن طرف کره ارضند...»^۱

او در ادامه مشخصات کلی غرب را شامل «فردگرا، مرگ و میر اندک، زند و زای کم، خدمات اجتماعی مرتب، کفاف موجود غذایی (دست کم سه هزار کالری در روز)، درآمد سرانه

بیش از سه هزار تومان در سال، آب و رنگی از دموکراسی، با میراثی از انقلاب فرانسه می‌داند.^۲

در راستای مفهومی، غرب نه یک موقعیت جغرافیایی یا صنعتی و تکنولوژیک، بلکه یک «مکتب» با نحوه تفکر، نگرش و علل تاریخی خاص خود است. جهان‌نگری این مکتب، جهان‌نگری اومانستی و مادی، امنیت عقل محاسبه‌گر، تجربه‌گرایی، سودگرایی، لیبرالیسم و... اساس این مکتب را تشکیل می‌دهند. حاصل چنین بینشی، فرهنگ و ایدئولوژی سرمایه‌داری، سلطه و نظام لیبرال دموکراسی غربی است. ستون اساسی مبانی غرب را «اومانسیم» تشکیل می‌دهد که در معنای عام، همان «اصالت دادن به انسان و تمایلات و خواست‌های او»، آن هم انسان مادی‌نگر است؛ به گفته داوری:

«... اگر ما به توانیم اقوال مشاهیر فلسفه و ایدئولوژی غربی را تحلیل کنیم، پی می‌بریم که مرجع همه آنها اصول مذهب اصالت بشر است؛ یعنی نویسندگان رنسانس و منورالفکران قرن هیجدهم، که منور الفکرها و روشنفکران ما می‌خواست‌اند به ایشان تاسی کنند، و فلاسفه‌ای مثل کانت و هگل و مارکس و سوسیالیست‌ها و سوسیال دموکرات‌ها و جامعه‌شناسان و انگزیستانیسالیته‌ها، احزاب سیاسی و گروه‌های سری مثل فراماسونری هم اومانست هستند.»^۳

* - Western Societies

** - The modern west

۱ - جلال آل احمد، غرب زدگی، تهران: بی‌تا، بی‌تا، فصل اول، ص ۲۳-۲۲.

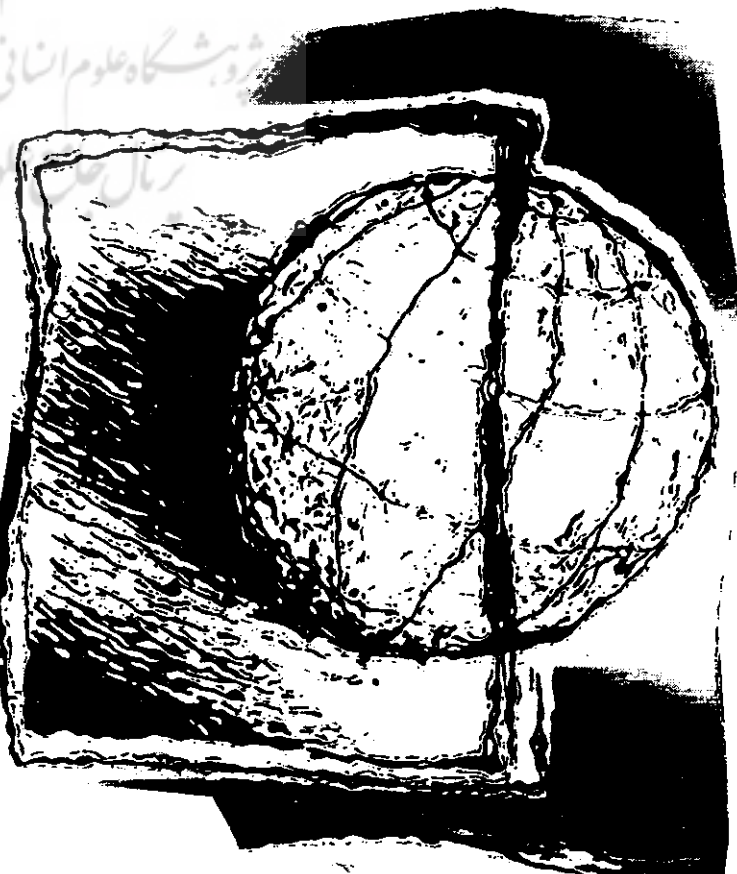
۲ - همان، ص ۲۳.

۳ - رضا داوری اردکانی، فارابی مؤسس فلسفه اسلامی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات

امام خمینی علیه السلام در بیانات و نوشتارهای خود، واژه‌هایی چون «غرب»، «غربی»، «متجدد» و... را به کرات به کار برده است. از این کاربردها مستفاد می‌گردد که هرچند امام گاه‌گاه این نوع واژه‌ها را در خصوص موضوعیت غرب و به عنوان ممالک و کشورهای غربی بکار برده‌اند ولی در بسیاری از موارد، نحوه به کارگیری واژه‌ها و قرائن به کار رفته در عبارات به گونه‌ای است که به وضوح می‌توان فهمید که منظور امام از کاربرد این واژه‌ها، نه موضوعیت غرب و تصور غرب به مثابه یک موضوع یا مفاهیم جغرافیایی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی که به مثابه یک نگرش کلی و یک مکتب و جهان‌نگری است. به عنوان مثال، زمانی که امام خمینی از وابستگی اقتصادی یا صنعتی سخن به میان می‌آورد، بیشتر به غرب موضوعی توجه دارد:

«صنعت ما یک صنعت وابسته به غرب است و ایران را به صورت یک کشور مونتاژ در آورده است. کشاورزی ما را نابود کرده است. تمام معادن زیرزمینی، رو زمینی ما، یعنی جوانان عزیز ما را در اختیار غرب قرار داده است.»^۱

این سخن را امام خمینی علیه السلام قبل از پیروزی انقلاب اسلامی و در خصوص وابستگی اقتصادی کشور ما به غرب در دوران رژیم پهلوی بر زبان رانده است. سخن از وابستگی صنعتی و اقتصادی، بیانگر این است که کشور ایران به لحاظ صنعتی و اقتصادی به صنعت و اقتصاد غرب وابسته است و غریبان یا همان ممالک غربی سعی کرده‌اند بخشی از صنعت خود را در قالب صنعت مونتاژ و تکمیلی در کشور ما ایجاد کنند. بنابراین، ما



تکمیل کننده کالاهایی هستیم که آنها قطعات اولیه آنها را می‌سازند و برنامه ساخت آنها را طراحی و اداره می‌کنند. به علاوه، مدیریت عمده در این نوع اقتصاد، مدیریت غریبان است نه مدیریت داخلی. در ادامه این بیان نیز می‌گوید:

«شاه، ایران را از نظر سیاسی در موضع آمریکا قرار داده است و همیشه ایران را طرفدار ظالمان و مستکبران قرار داده است.»^۲

در چنین نگرشی، توجه امام به غرب به عنوان یک مکتب نیست بلکه به غرب موضوعی نظر دارد که سردمدار آن آمریکاست و وابستگی ایران به آمریکا - در طول مدت بیست و پنج سال پس از مرداد ۱۳۳۲ تا بهمن ۱۳۵۷ - به معنی وابستگی ایران به کلیت غرب موضوعی است. نیز در موضوعی که سخن از استعمار شرق و غرب به میان می‌آورد به غرب موضوعی یا غرب به مفهوم سیاسی آن توجه دارد:

«امیدوارم کشورهای اسلامی با اتحاد و اتفاق کامل دست یادی استعمار شرق و غرب و بخصوص آمریکا را از کشورهای خود کوتاه کنند.»^۳

در این بیان، سخن از «استعمار شرق و غرب» به میان آمده است که منظور همان مفهوم تاریخ استعمار است که سلطه کشورهای و ممالک غربی و نیز شرقی را بر کشورهای و ممالک مسلمان و جهان سومی را به دنبال خود داشته است و هر چند ریشه‌های فکری و نظری استعمار در جهان‌نگری «غرب» قرار دارد ولی استعمارگری و سلطه بر کشورهای بوسيله غرب به معنای موضوعی صورت می‌گیرد. البته غرب به معنای موضوعی حامل غرب به معنای مفهومی و نیز هست. از این رو، توجه عمده و اساسی امام خمینی به غرب، توجه موضوعی نیست و نگاه امام به غرب صرفاً نگاه سیاسی یا اقتصادی و جغرافیایی نمی‌باشد بلکه او در عمده بیانات و نوشته‌های خود، غرب را در قالب مفهومی و به مثابه یک مکتب و جهان‌نگری کلی اومانیستی مورد توجه و عنایت قرار می‌دهد. در این گونه موارد، از غرب، اصول و ارزش‌های آن سخن به میان می‌آید، یا از نوع نگرش آن، هم چنین آن چه در برابر غرب مطرح است «مکتب اسلام» یا

فرهنگ، چاپ سوم، بی‌تا، مقدمه، ص ۱۱.

۱ - صحیفه نور، همان کتاب، جلد ۱۱، ص ۲۶۲، مصاحبه با خبرنگار هفته نامه آمریکایی، تام، ۱۳۵۸/۹/۹.

۲ - همان، ص ۲۶۲.

۳ - صحیفه نور، همان، جلد ۱۱، ص ۲۷۲، پاسخ امام خمینی به تلگراف حافظ اسد رئیس

جمهور سوریه ۱۳۵۸/۱۱/۳۰.

«جهان‌بینی اسلام» است نه کشورهای مسلمان یا جهان سوم.

به عنوان نمونه می‌فرماید:

«ما باید سال‌های طولانی زحمت و مشقت بکشیم تا از فطرت ثانی خود متحول شویم و خود را بیاییم و روی پای خویش باشیم و مستقل گردیم و دیگر احتیاجی به شرق و غرب نداشته باشیم و باید از همان بچه‌ها شروع کنیم و تنها مقصدمان تحول «انسان غربی» به «انسان اسلامی» باشد. اگر این مهم را انجام دادیم، مطمئن باشید که هیچ کس و هیچ قدرتی نمی‌تواند به ما ضربه بزند.»^۱

امام خمینی علیه السلام در این بیان، غرب را به مثابه یک مکتب و از زاویه مفهومی مورد توجه قرار داده است، زیرا سخن از تحول «انسان غربی» به «انسان اسلامی» است. در این نگرش، غرب نه یک حیطه جغرافیایی یا اقتصادی خاص است و نه موضوعیتی که با شاخص‌های اقتصادی و صنعتی مشخص می‌گردد بلکه مکتبی است که به باور انسانی می‌آید و انسان یا پذیرش آن و تسلیم در برابر آن و عمل به معیار و موازین آن تبدیل به انسان غربی می‌گردد. محترم این که به زعم امام خمینی، این انسان غربی، تنها در غرب موضوعی نیست بلکه در سرزمین ما نیز هست و این ماییم که باید مقصدمان متحول ساختن آن به انسان اسلامی باشد. بنابراین، غرب، نگرش خاص به انسان و جهان است و هر کس که این نگرش را بپذیرد و بدان باور نماید «غربی» خواهد بود. غرب‌گرایان و غرب‌زده‌ها نیز غربی هستند؛ همان گونه که منادیان غرب و حامیان لیبرالیسم و اومانیسم و سایر اصول غربی نیز غربی خواهند بود هرچیز که در ایران یا هر سرزمین دیگری زندگی کنند. این معنا را امام خمینی در تعابیری که از شعار معروف «نه شرقی، نه غربی» دارد نیز به کرات و با شکل دیگری مطرح ساخته است. این شعار تنها یک شعار سیاسی و نفی نظام‌های سیاسی شرق و غرب نیست بلکه نفی کلیت نگرش شرق و غرب - به تعبیر امام خمینی - نیز می‌باشد:

«آری شعار نه شرقی نه غربی، ما، شعار اصولی انقلاب اسلامی در جهان گرسنگان و مستضعفین بوده و ترسیم‌کننده سیاست واقعی عدم تعهد کشورهای اسلامی و کشورهای است که در آینده نزدیک و به یاری خدا، اسلام را به عنوان تنها مکتب نجات‌بخش بشریت می‌پذیرند و ذره‌ای هم از این سیاست عدول نخواهد شد و کشورهای اسلامی و مردم مسلمان جهان نه باید وابسته به غرب و اروپا و آمریکا و نه وابسته به شرق و شوروی، که انشاء الله به خدا و رسول خدا و امام زمان وابسته است و به طور قطع و یقین، پشت‌کردن به این سیاست بین‌المللی اسلام، پشت‌کردن به آرمان مکتب اسلام و خیانت به رسول خدا صلی الله علیه و آله -

و ائمه هدی علیهم السلام - است و نهایتاً مرگ کشور و ملت ما و تمامی کشورهای اسلامی است و کسی گمان نکند که این شعار، شعار مقطعی است که این سیاست، ملاک عمل ابدی مردم ما و جمهوری اسلامی ما و همه مسلمانان سرتاسر عالم است. چرا که شرط ورود به صراط نعمت حق، برائت و دوری از صراط گمراهان است که در همه سطوح و جوامع اسلامی باید پیاده شود.»^۲

در بیانی که ذکر شد، امام خمینی غرب را، هم به عنوان کشورها و دول غربی - موضوعی - و هم به مثابه یک مکتب مطرح ساخته است. در جایی دیگر، امام از مسیر انقلاب اسلامی بعنوان «راه مستقیم» در برابر راه شرقی و راه غربی یاد می‌کند. این راه و مسیر مستقیم همان راه و روش انبیاء و فرهیختگان الهی است: «ایران از همان بدو انقلاب و از قبل از بدو انقلاب که شالوده انقلاب ریخته می‌شد، مسیر، مسیر انبیاء بوده، مسیر، مسیر راه مستقیم نه شرقی و نه غربی بوده.»^۳

امام خمینی، هم چنین یکی از ویژگی‌های رژیم پهلوی را این می‌داند که در پی غربی کردن مردم ایران بوده است، یعنی نه تنها وابستگی نظامی یا اقتصادی و سیاسی بلکه وابستگی ایدئولوژیک و فرهنگی: «از نظر فرهنگی فرزندان این کشور را چنان به غرب گرایش داده است که درد آور است. مغزها را با بدترین تبلیغات غرب شستشو داده است که اگر بخواهیم مغزها را از غرب‌زدگی نجات دهیم خود مشکلی است بسیار بزرگ.»^۴

ریشه‌ها و شکل‌گیری غرب همان طور که گذشت، غرب مجموعه‌ای از اصول، عقاید و ایدئولوژی‌هاست که در مغرب زمین و به ویژه بعد از قرون وسطی به تدریج شکل گرفته و امروزه جنبه جهانی پیدا کرده است و ریشه‌های برخی از اصول فکری و نظری آن به فرهنگ

۱ - صحیفه نور، همان، جلد ۱۵، ص ۱۹۲، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، آیین انقلاب اسلامی از دیدگاه امام خمینی، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ چهارم، ۱۳۷۶، ص ۳۲۳، بیانات امام ۶۰/۷/۲۴.

۲ - صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۱۴، اسلام ناب محمدی در کلام و پیام امام خمینی، تهیه و گردآوری: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، مجموعه تبیان، دفتر یازدهم، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ سوم، تابستان ۱۳۷۶، ص ۲۶۵، پیام برائت امام، ۱۳۶۶/۵/۶.

۳ - صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۱۱۸، اسلام ناب، همان، ص ۲۶۶.

۴ - صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۲۶۳.

یونان باستان می‌رسد. به عنوان نمونه، در فرهنگ یونان باستان این تلقی وجود داشت که انسان رقیب خدایان است؛ در این میان اصالت از آن خدایان بود؛ برخی نیز اصالت را به انسان می‌دادند که آنها را اومانیزم‌های قدیمی می‌نامند. به علاوه نظریه «ایگوسانتریسم»^{*} یعنی خودمحوری یا انسان مرکزی نیز در برخی از اندیشه‌ها در فرهنگ یونانی بود. این دو نگرش یونانی، تأثیری مستقیم بر غرب جدید گذاشته است و این تأثیر از طریق رنسانس وارد غرب جدید گردید و در قالب روشن‌تر و مدون‌تری با تکیه بر نفسانیات ظاهر گردید.

در شکل‌گیری جدید غرب، به نقش مردم باستان، مسیحیت، یهودیت و نیز تحولات قرون وسطی - چون جنگهای صلیبی - نیز باید توجه داشت. نظریه سلطه جهانی، امپراطوری جهانی، سلطه کلیسا و تحجر فکری آن همراه با سنت ضد عقلی که منجر به پیدایش علم‌گرایی محض بعد از رنسانس شد و مادیت پرستی یهود نیز در شکل‌گیری غرب نقش اساسی داشته است.

به طور کلی مدرنیته^{**} نهالی است که در زمین تفکر یونانی - مسیحی غرس شد و ریشه و بنیان آن را اصل اومانیزم تشکیل می‌دهد. تمدن اسلامی نیز، به اعتراف خود غربیان تأثیرات عظیمی بر شکل‌گیری تمدن غرب داشت. با جنگهای صلیبی آشنایی با تمدن اسلامی نقطه عطف بزرگی در فرهنگ دنیای مسیحی ایجاد کرد و این موضوع باعث درهم شکستن سنت دیرین ضد عقلی کلیسایی در دنیای غرب در قرون وسطی گردید. این تأثیرات چند جانبه همراه با فشارهای کلیسا و آلوده شدن مذهب مسیح علیه السلام و حکومت پاپ‌ها باعث شد تا انسان غربی در دوره رنسانس وارد تحولی دیگر گردد و به تصور کاملاً تازه‌ای از خود و دنیای اطراف خود دست یازد و از اینجا مبانی فرهنگ جدید غرب شکل گرفت.

در سال‌های اخیر نمونه‌های متعددی را در جبهه‌گیری‌ها و جهت‌گیری‌های غربیان می‌توان یافت که با هدف حمله به اسلام یا انقلاب اسلامی صورت گرفته است و این موضوع مورد اعتراف خود غربیان نیز می‌باشد. دو نمونه برجسته را در اینجا می‌توان «نظریه برخورد تمدن‌ها» که از سوی ساموئل هانتینگتون مطرح شد و انتشار کتاب «آیات شیطانی» توسط سلمان رشدی دانست. به گفته رافائل گومیس پارا، روزنامه نگار اسپانیایی، انتشار کتاب آیات شیطانی از سوی غرب با هدف حمله به اسلام و نهایتاً یک مبارزه بین‌المللی علیه جمهوری اسلامی ایران بوده است.^۱

در مقابل، امام خمینی، انقلاب اسلامی را حرکتی می‌داند که یکی از مهم‌ترین اهداف آن پشت کردن به فرهنگ دنیای

امروز یعنی فرهنگ غرب است. امام احتیاج‌گر خط دیگری است در مقابل غرب و شرق، خطی که مبتنی بر وحی الهی است. نیز، به تعبیر حضرت امام، خط اسلام ناب محمدی علیه السلام انقلاب اسلامی در پی پایه‌ریزی فرهنگ جدید بر مبنای اسلام راستین است:

«هیچ کس هم نیست که نداند پشت کردن به فرهنگ دنیای دون امروز و پایه‌ریزی فرهنگ جدید بر مبنای اسلام در جهان و برخورد قاطع اسلامی با آمریکا و شوروی، فشار و سختی و شهادت و گرسنگی را به دنبال دادن و مردم ما این راه را خود انتخاب کرده‌اند و بهای آن را هم خواهند پرداخت و بر این امر هم افتخار می‌کنند.»^۲

وحدت غرب

در دیدگاه امام خمینی، غرب، خواه به عنوان یک موضوع و خواه به عنوان یک مفهوم و یک مکب فکری و عقیدتی با مبانی نظری و فکری خاص خود، دارای وحدت و همسانی است. امام در تعابیر متعدد بر وحدت غرب تأکید دارد و مطرح می‌سازد که اگر در اسم و جزئیات و ظواهر با هم اختلاف دارند، در هدف و اصول بنیانی دارای وحدت هستند.

در نظر امام، در عالم دو خط وجود دارد و بس:

۱ - خط استکبار، که همان خط غرب به رهبر آمریکا و نیز مسامحتاً شرق سابق به سردمداری اتحاد شوروی سابق است. این خط به تعبیر حضرت امام خط ظلم و ستم، خط ستمگران جنایتکار، خط استعمار و استعمارگران، خط سلطه، خط غرب، خط شرق، خط اسلام آمریکایی، خط مرفهان بی‌درد، خط مفسدان رفاه طلب و خط ظالمان، خط طاغوت‌ها و شیاطین است. این خط، دارای جبهه‌ای است که حضرت امام علیه السلام از آن تحت عنوان جبهه کفر یاد می‌کند.

۲ - خط استضعاف، که همان خط مسلمانان راستین، خط اسلام، اسلام ناب محمدی، تشیع سرخ، خط مظلومان درینند، خط مظلومیت و خط مستضعفان عالم می‌باشد. این خط دارای جبهه‌ای است که حضرت امام از آن تحت عنوان جبهه حق یا جبهه اسلام یاد می‌کند. او در پیامی خطاب به مسلمانان مظلوم و

** - Modernite

* - Egocentrism

۱ - مجموعه مقالات پنجمین سمینار بررسی سیره نظری و عملی حضرت امام خمینی، تهیه جمعیت زنان جمهوری اسلامی ایران، تهران: مؤسسه چاپ و نشر عروج، چاپ اول، ۱۳۷۴، ص ۷۳.

۲ - صحیفه نور، همان، جلد ۲۱، ص ۱۰۸، پیام امام، ۶۸/۱/۲، اسلام ناب، همان، ص ۲۸۴.



مستضعقان می فرماید:

«مسلمانان تمامی کشورهای جهان! از آن جا که شما در سلطه بیگانگان گرفتار مرگ تدریجی شده اید؛ باید بر وحشت از مرگ غلبه کنید و از وجود جوانان پرشور و شهادت طلبی که حاضرند خطوط جبهه کفر را بشکنند استفاده نمایید، به فکر نگه داشتن وضع موجود نباشد بلکه به فکر فرار از اسارت و رهایی از بردگی و یورش به دشمنان اسلام باشید که عزت و حیات در سایه مبارزه است و اولین گام خصوصاً آمریکا را بر خود حرام کنید.»^۱

امام خمینی علیه السلام غرب را یک کلیت واحد می داند که دارای ویژگی هایی چون ظلم، استعمار، نفع طلبی، سلطه بر ضعفا و مکیدن خون دیگران است.
به تعبیر امام:

«... یک سازمان هایی هم است که مال آنهاست، آنها حق و تو دارند، هر جایی که بزرگ ها، هر جا که برخلاف مصلحت شان باشد و تو می کنی ماها هیچ حقی نداریم جز این که مصیبت بکشیم و صدایمان در نیاید... برای این که نظرهای آنها همان سرنیزه است. یک جا سرنیزه است، یک جا قلم است و این قلم از سرنیزه بدتر است.»^۲

۲- ماهیت غرب

برای شناخت ماهیت و حقیقت غرب، باید اصول، مبانی، ارکان و ویژگی های تشکیل دهنده آن را مورد بررسی، تحقیق و شناسایی قرارداد، زیرا ماهیت غرب چیزی جز ذوات و حقایق و اجزاء و ارکان و عناصر و مبانی تشکیل دهنده آن نیست.

بر همین اساس، در این نوشتار به برخی از اصول و مبانی و ذوات نظری غرب چون اومانیسیم^۳، عقل گرایی جدید^۴، سپاتیسم^۵، پوزیتیویسم^۶، سکولاریسم^۷ و... بینش مادی و نیز برخی از ویژگی های دیگر چون یونیورسالیسم، استعمار، امپریالیسم و ناسیونالیسم، آنهم در حد اشاره و گذرا پرداخته می شود.

اومانیسیم یا اصالت انسان

شالوده اصلی و چهره بنیانی فرهنگ غرب را اومانیسیم یا ایمان راسخ به عظمت، قدرت و مقام والای انسانی و اصالت دادن به انسان، خواسته ها و تمایلات او تشکیل می دهد. ریشه اومانیسیم به یونان باستان باز می گردد که در آنجا خدایان رقیب انسان هستند.^۸ این نظریه که به انسان محوری معروف است، در دوران رنسانس به شکل جدیدی مطرح شد و با تکیه بر نفسانیات و تمایلات نفس انسانی صرف، تبدیل به فلسفه ای گردید که بشر مادی را معیار و ارزش هر امری می دانست. در اومانیسیم، انسان

بریده از آسمان و معنویت و با نیازهای طبیعی و تصنعی معیار همه امور است. به تعبیر رنه گنون:
«در واقع منظور از این واژه این بود که همه چیز را محدود به موازین بشری محض سازند و... به بهانه تسلط بر زمین از آسمان روی برتابند»^۹

بنابراین، بنیان و اساس «اومانیسیم» چیزی جز نفسانیت انسان نیست و نفسانیت بیانگر بعد و انهاده و رها شده انسان از معنویت و تعالی است که انسان را از نیروی معنوی جهانی مستقل می داند. نفسانیت بیانگر بعد غیر متعالی وجود انسان است که تحت فرمان

۱ - صحیفه نور، همان، جلد ۲۰، ص ۲۳۲، اسلام ناب، ص ۱۶۶-۱۶۵، پیام امام خمینی ۱۳۶۷/۴/۲۹.

۲ - استعمار و ابرقدرتها، (در جستجوی راه از کلام امام، دفتر چهاردهم)، گردآوری، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۶۲، ص ۱۷۹، مصاحبه امام خمینی، روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۵۸/۹/۲۷.

۳ - Humaism

۴ - New Rationality

۵ - Scientism

۶ - Positivism

۷ - Secularism

۸ - دفتر برنامه ریزی و تألیف کتب درسی، آشنایی با مکاتب و اصطلاحات عقیدتی و سیاسی، تهران: تربیت معلم، شماره سری ۲۰/۱۴، شرکت چاپ و نشر ایران، ۱۳۷۰، ص ۲-۴.

۹ - رنه گنون، بحران دنیای تجدد، ترجمه ضیاءالدین دهشیری، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ش ۷۱، چاپ اول، ۱۳۴۹، ص ۲۰-۱۸.

«عقل متصل به حق» نیست و تنها او را بر طبیعت مسلط می‌سازد و بس و لذا در مقابل بُعد معنوی و روحانی وی قرار دارد. این بُعد از انسان به دنیا تعلق دارد و به همه چیز انسان بعد مادی و این دنیایی می‌دهد. غرب جدید براساس اومانیزم و انسان‌مداری شکل گرفته است.

امام خمینی به عنوان یک عالم دینی و عارفی خداگونه، با جهان‌نگری توحیدی برخاسته از آیین محمدی، نگرشی نسبت به انسان دارد که با اومانیزم کاملاً متفاوت است. در بینش امام، انسان مظهر، سایه خلیفه خدا بر روی زمین است و دارای فطرتی خدا آشنا، حق آشنا، حقیقت خواه و عدالتخواه است. انسان مرکب از دو بعد وجودی یعنی عنصر ملکوتی و عنصر مادی است و این دو از هم جدایی ندارند. امام خمینی در بیان انسان و نفی اومانیزم این گونه اظهار می‌دارد:

«هر مکتبی به استثنای مکتب اسلام... انسان را حیوان تصور کرده است، یک موجودی که همان خوردن و خوابیدن است، منتهی بهتر خوردن و بهتر خوابیدن... انسان مراتب دارد... اسلام برای این انسانی که همه چیز است یعنی از طبیعت تا ماوراء الطبیعت و تا عالم الوهیت مراتب دارد اسلام تیز دارد، برنامه دارد... ادیان آمده‌اند تا این میوه نارس را رسیده‌اش کنند...»^۱ یا در جایی دیگر می‌فرماید:

«... انسان جلوه‌گاه نور مقدس حق تعالی است...»^۲

امام خمینی علیه السلام هم چنین روی گردانی انسان از حق تعالی، حقیقت، معنویت و جدا شدن او را از آسمان و تعالیم آسمانی مبتنی بر وحی، نوعی انحراف از فطرت حقیقی انسانی می‌داند، فطرتی که انسان براساس آن سرشته شده است، فطرتی که کمال جو و کمال طلب است. لذا «نظریه فطرت» که امام بارها بر آن تکیه و تأکید دارد، درست نقطه مقابل نظریه اومانستی غرب قرار می‌گیرد، به بیان حضرتش:

«بشر به فطرت، حق را می‌خواهد، خودش نمی‌فهمد، یکی از ادله محکم اثبات کمال مطلق همین عشق بشر به کمال مطلق است... انسان تا نرسد به آنجایی که اتصال به دریای کمال مطلق پیدا کند و فانی در آنجا شود، برایش اطمینان حاصل نمی‌شود، الا بذکر الله تطمئن القلوب»^۳

هم چنین امام خمینی علیه السلام بر کمال و معنویت انسان و رشد فطرت وی تأکید دارد و انسان کامل را آینه خدا در زمین و محل تجلی صفات حق تعالی می‌داند. انسان کامل از نظر امام، انسانی نیست که در جهت تأمین خواسته‌های خود خوب اراده می‌کند، خوب می‌اندیشد، خوب می‌خورد و خوب می‌زید بلکه او کتاب خدا و مثل اعلای خداوند است و آینه‌ای است که حق خود را در

آن می‌بیند.

«انسان کامل از آنجا که کون جامع و آینه تمام نمای همه اسماء و صفات الهیه است... همان کتاب الهی است... اوست که به صورت حق تعالی آفریده شده است و کلیه باب معرفت خدای تعالی است...»^۴

بنابراین، در دیدگاه و اندیشه امام خمینی علیه السلام، اومانیزم به معنای اصالت دادن به خواست و تمایلات و نفسانیات انسان و عقل نوین محاسبه‌گر، هر چند او را در کشف قوانین طبیعت و سلطه بر آن و تأمین زندگی مادی خوب موفق می‌سازد ولی از آنجا که انسان صرفاً وجود مادی محض و حیوان مستقیم نیست و دارای بعد معنوی، روحانی و متعالی و خدایی نیز هست لذا براساس فطرت پاک و سلیم خود باید حرکت نماید تا به کمال وجودی خویش نائل آید و انسانیتش معنا و مفهوم یابد.

عقل‌گرایی جدید، علم‌گرایی و پوزیتیویسم

اما این که چرا انسان می‌تواند معیار همه ارزش‌ها و امور باشد؟ جواب غریبان این است که چون صاحب عقل^۵ است و عقل فصل ممیز انسان از سایر موجودات است، البته این موضوع در اندیشه امام خمینی نیز پذیرفته است. زیرا ایشان براساس تعالیم اسلام به عقل و جایگاه آن واقف است؛ اما آن چه در دیدگاه امام جایی ندارد این است که عقل را صرفاً ابزاری محاسبه‌گر که فایده و سود را از غیر فایده و سود تشخیص می‌دهد و آنرا دنبال می‌کند ببینیم و در غرب جدید عقل به این دید نگریسته می‌شود. لذا عقل در نگرش غربی، برابر است با محاسبه‌گری سودنگرانه که جایگزین تعقل انسان‌نگرانه شده است. به بیان جان والز:^۶ «مفهوم عقلانیت باید حتی المقدور به معنای خاصی باشد که در تئوری اقتصادی مصطلح است، یعنی اتخاذ مؤثرترین ابزار برای رسیدن به اهداف معین تفسیر شود...»^۷

۱- صحیفه نور، ج ۲، ص ۱۵۴.

۲- صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۱۰۳-۱۰۲ و ص ۹۸ و... و نیز ر.ک. امام خمینی، شرح چهل حدیث و شرح حدیث جنود عقل و جهل و...

۳- صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۱۳۵-۱۳۴ و...

۴- امام خمینی، تفسیر دعای سحر، به کوشش سیداحمد فهری، قم: دارالکتاب، بی‌تا، ص ۱۳۹-۱۳۷ و...

۵- Ration

۶- John Rawls

۷- محمود سریع القلم، توسعه، جهان سوم و نظام بین الملل، تهران: نشر سفیر، چاپ اول، ۱۳۶۹، ص ۱۶-۱۵.



و به بیانی دیگر:

«... برخوردار محاسبه گرانه با حیات و محیط زندگی که لزوماً در هر فرهنگی مطلوب و معقول نیست، خود یک نوع جهان بینی است که در طول چند قرن در اروپا به دنبال کنش‌ها و واکنش‌ها نسبت به دورهٔ وسطایی پدید آمده...»^۱

عقل به این معنا که صرفاً سودنگر است با دیدگاه امام خمینی در باب عقل و خرد انسانی که با خداوند پیوند دارد و از غیب بهره می‌گیرد و توانایی رام ساختن قوای سرکش نفس را دارد کاملاً متفاوت است. در واقع، در فرهنگ غرب، روش و متد جای عقل را گرفته است، زیرا عقل عامل عبودیت انسان و راه رهایی و رسیدن انسان به سعادت و کمال است و مهم‌ترین برجسته‌ترین عامل تمایز انسان از غیر انسان و حتی انسان کامل از انسان‌های ناقص.

عقل‌گرایی جدید به دلیل اتکایی که بر حس و تجربه داشت و تنها انعکاسی از ماده، به مفهوم عام بود، در قالب ساینتیسم (علم‌گرایی) تجلی و نمود یافت و لذا بر مبنای اومانیتسم و عقل‌گرایی جدید، هدف دانش و معرفت نیز منحصر شد به شناخت قوانین طبیعت برای تسخیر آن و تحصیل قدرت. فرانسویس بیکن در طرحی که برای مدینهٔ فاضله خود در کتاب «آتلاتیس نو» ارائه نمود، سیادت مطلق را در اختیار علم قرارداد و علم - آنهم علم محسوس - را تنها راه بشر بسوی زندگی سعادت‌مندانه معرفی کرد. ولتر از اصحاب دائرة المعارف در قرن هیجدهم نوشت:

«ما باید حساب کنیم، بسنجیم، اندازه بگیریم، مشاهده کنیم، ماهیت فلسفه این است و بقیه خیالبافی است.»^۲

علم‌گرایی، در قرن نوزدهم میلادی با تکیه بر مبنای پوزیتیویستی محض به اوج رسید. آگوست کنت فرانسوی، به این

مبنا، صورت صریح و کلاسیک داد. علم‌گرایی در نیمه اول قرن بیستم، از لحاظ معرفت‌شناسی و روش‌شناسی معرفتی، بیشتر بر پوزیتیویسم منطقی تکیه داشت که در آن طرح عمده مسائل فلسفی مهم و فاقد معنا دانسته می‌شود. بعد از آن نیز پوزیتیویسم جدید که گاه از آن تحت عنوان سوفسطایی‌گری نو یاد می‌شود و تحت عنوان متدلورزی جدید و فلسفه علم جدید ارائه شده است، صورت حاکم و غالب اندیشه غربی را تشکیل می‌دهد. هر چند نارسایی‌های این نوع نگرش، به پیدایی مکاتبی چون تحلیل‌زیبانی و... انجامید ولی ضعف عمده ناشی از عقل‌گرایی محاسبه‌گر و علم‌گرایی^۳ در عهدهٔ آنها دیده می‌شود.

هدف اساسی در علم نیز صرفاً افزایش قدرت انسان و گسترش و ازدیاد سلطهٔ او بر طبیعت می‌باشد، لذا انسان را از شناخت و تهذیب خود دور ساخته و نتیجه‌ای عاید بشر در این بُعد ننموده است، هرچند در حوزه تجربه و علوم تجربی پیشرفت‌های عظیم داشته است. علم‌گرایی غربی تنها با یک چشم به جهان و انسان می‌نگرد، لذا تک بعدی و به دور از اخلاق و معنویت و سعادت و تأمین خیر انسانی است و لذا انسان را از فطرت خویش دور ساخته است. از دیدگاه و منظر امام خمینی، این گونه نگاه به عقل و علم محکوم است. از دیدگاه او، اولاً انسان خود موضوع دانش خاصی است و آن دانش انبیا و پیامبران

۱ - John Rawls, *A Theory of Justice*, Oxford university, Press, 1971, p.14.

۲ - آشنایی با مکاتب و اصطلاحات عقیدتی، سیاسی، همان، ص ۲۷.

۳ - Scientism

تدریج به سکولاریسم^۱ و دنیاگرایی و بینش مادی و این جهانی انجامید. حتی در دوران روشنگری، نوعی از فلسفه و حکمت الهی دنیاگرا و سکولار^۲ بوجود آمد. سکولاریسم که به معنی «مخالفت با تعلیم شریعت و معنویات و روح دنیاداری» و «رهایی از قید حاکمیت الهی» است، در اصل از واژه لاتینی زوکولوم = سکولوم به معنای سده و «قرن» است ولی بتدریج به معنای دنیایی شدن، این جهانی و دنیوی شدن آمده است. براساس این بینش، اولاً: انسان باید از حاکمیت معنویات، خدا و عالم مقدس، رها و آزاد باشد؛ ثانیاً: واقعیاتی که در قلمرو دین و فلسفه قرار دارند به محدوده امور غیر مقدس، طبیعی و تجربی انتقال می یابند و ثالثاً: حاکمیت دنیا بر دین و بُعد معنوی اولویت و تحقق می یابد.

در زمینه حیات اجتماعی و سیاسی، جدا شدن سیاست از دین و اخلاق و غیر دینی ساختن نهادهای سیاسی و اجتماعی و بطور کلی تقدس زدایی از بُعد تقدس آمیز برخی از مظاهر جهان و انسان و انجام اعمال برای مقاصد این جهان، نتیجه این چنین بینشی بوده است.

امام خمینی در برابر سکولاریسم، اندیشه های صریح، واضح و روشنی دارد. از دید امام خمینی، انسان موجودی است که سعادت راستینش نه در حیات این جهانی که در آخرت و در پرتو معنویات تأمین خواهد شد. لذا نمی تواند صرفاً به دنبال اهداف دنیایی باشد و آخرت را یا بکلی فراموش کند یا آن را وسیله ای برای تأمین حیات دنیایی خود قرار دهد. امر مقدس در نزد امام خمینی واقعاً مقدس است و مقدسات و معنویات جزء لاینفک و ضروری حیات و جامعه انسانی و روح کمال طلب انسان هستند. لذا از دیدگاه، امام تفکر مادی و سکولاریستی کاملاً مردود و غیر قابل قبول است و این موضوع نشأت گرفته از جهان بینی توحیدی قرآن و وحی الهی است:

«قرآن مجید اساس تفکر مادی را نقد می کند...»^۳

به علاوه، امام خمینی مطرح می سازد که این جهان، جهان گذر است و محل زیست پایدار و ابدی جای دیگری است که اگر توانستیم به طور سلامت به آنجا برسیم سعادت مندیم و در غیر این صورت گرفتار خواهیم بود. بنابراین، معنا ندارد که هدف را این دنیا و امکانات و رفاهیات آن قرار دهیم:

«این دنیا، دنیایی است که باید از آن عبور بکنیم، دنیایی نیست که در اینجا زیست کنیم، این راه است، این صراط است که اگر توانستیم مستقیماً این صراط را طی کنیم همانطوری که اولیاء خدا طی کردند ... اگر توانستیم از این صراط به طور سلامت عبور بکنیم سعادت مندیم و اگر خدای نخواست در اینجا، در این راه لغزش داشته باشیم، در آنجا هم همین لغزش ظهور پیدا می کند.

در آنجا هم موجب لغزش های می شود، موجب گرفتاری ها می شود.»^۴ امام هم چنین به صراحت مسأله جدایی سیاست و حکومت و اداره امور اجتماع و مسائل تمدن را از دین و معنویات مورد نفی قرار می دهد و مطرح می سازد که دین برنامه زندگی انسان است که با فطرت او انطباق دارد. بنابراین نمی تواند نیازها، گرایش ها و خواسته های انسانی او را نادیده بگیرد ورنه چنین دینی ناقص خواهد بود. دین صرفاً معنویات محض نیست بلکه دین اداره امور جامعه را جزو برنامه های خود قرار داده است و برای انسان از گهواره تا گور و حتی از آغاز شکل گیری نطفه انسان تا جهان آخرت، برنامه، طرح و نقشه دارد:

«اسلام فقط عبادت نیست، فقط تعلیم و تعلم عبادی و امثال اینها نیست، اسلام سیاست است، اسلام از سیاست به دور نیست، اسلام یک حکومت بزرگ به وجود آورده است... و اسلام از هیچ چیز غافل نیست یعنی اسلام انسانی را تربیت می کند به همه ابعادی که انسان دارد...»^۵

امام، هم چنین به متون دینی استناد می کند که از یک دوره کتاب حدیث که حدود پنجاه کتاب است، سه یا چهار کتاب مربوط به عبادات و وظایف انسان نسبت به پروردگار و چندتایی نیز مربوط به اخلاقیات و بقیه همه مربوط به اجتماعات، سیاست و تدبیر جامعه است.^۶

امام خمینی، هم چنین موضوع ورود نگرش این جهانی و دنیایی به حوزه تمدن اسلامی را و این که برخی دین و دنیا، دین و سیاست، دین و اجتماع را از یکدیگر جدا و متمایز به حساب می آورند، از توطئه های بیگانگان و بویژه غربیان می دانند:

«... و مع الاسف تبلیغ به وجه دوم در بعضی از روحانیان و متدبیران بی خیر از اسلام تأثیر گذاشته که حتی دخالت در حکومت و سیاست را به مثابه یک گناه و فسق می دانستند و شاید بعضی بدانند و این فاجعه بزرگی است که اسلام مبتلای آن بود.»^۷

۱ - Secularism

۲ - Secular

۳ - صحیفه نور، جلد ۲۱، ص ۶۷، پیام امام خمینی به گورباچف.

۴ - صحیفه نور، جلد ۱، ص ۲۵۶ - ۲۵۵، آیین انقلاب اسلامی، ص ۲۶.

۵ - صحیفه نور، جلد ۵، ص ۱۰۷، اسلام ناب، ص ۴۶.

۶ - ر.ک. امام خمینی، ولایت فقیه، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپهای متعدد، ص ۵.

۷ - صحیفه نور، جلد ۲۱، ص ۱۷۷، وصیت نامه سیاسی - الهی امام، تاریخ تحریر

۱۳۶۱/۱۱/۲۶، آیین انقلاب اسلامی، ص ۴۰.

این موضوعات در آثار متعدد امام خمینی هم چون کشف اسرار (۱۳۲۳)، تحریر الوسيله، کتاب البیع، درسهای ولایت فقیه و در بیانات متعدد قبل از پیروزی انقلاب و بعد از پیروزی به کرات دیده می‌شود.

یونیورسالیسم، استعمار و امپریالیسم

یکی از خصایص غرب، روحیه استعمارگری و نگرش



امپریالیستی است. یونیورسالیسم^۱ (جهان گرایی) یکی از مبانی مهم سیاسی - اجتماعی غرب است که مترادف با کاسموپولیتسم^۲ (جهان وطنی) است و در اصطلاح به معنای حذف هرگونه مرز، معیار و مقیاس غیر غربی در جهت اتحاد بشریت تحت لوای رهبری غرب و جایگزین کردن نوعی لاقیدی و بی‌بندوباری به جای معیارها و موازین شکل دهنده جوامع، اقوام و امت‌ها است. با پذیرش چنین اصلی طبعاً مرزهای جوامع غیر غربی که عمدتاً جهان سومی و ضعیف هستند، بر روی غربیان قدرتمند به رهبری ایالات متحده و اروپا گشوده می‌شود، در حالی که به عکس، مرزهای غرب و به ویژه مرزهای منابع و ثروت غرب بر روی شرقیان بسته خواهد بود.

به طور کلی، غرب با داعیه یونیورسالیسم در پی شکستن مرزها مطابق اهداف و منافع خود و ایجاد مرزهای تصنعی تحت سلطه و انقیاد خودش است که هرگونه تعلق و وابستگی غیر غربی و هر نوع اتحاد و وحدت و همگرایی غیر غربی را نابود سازد و شرایط را برای سلطه کامل غرب و شکل‌گیری امپریالیسم غربی هموار سازد.

به بیان دیگر:

«غرب یک داعیه است، اما این داعیه، داعیه ساختن ماشین و تأسیس بوروکراسی نیست، غرب دارای داعیه سلطنت بشر است.

بشر در تاریخ غرب قدرتی پیدا کرده است که هرگز نداشته است...^۳ راههای تحقق یونیورسالیسم متعدد بوده است، استعمار قدیم، استعمار جدید، تشکیل سازمانهای جهانی چون جامعه ملل و سازمان ملل متحد، حق و توف، نظم جهانی و... همه و همه راههای تحقق اندیشه یونیورسالیسم غربی بوده‌اند و حاصل و برآیند این اندیشه نیز امپریالیسم است. امپریالیسم^۴ از واژه «امپریو» Imperiu به معنای امپراتوری اخذ شده است و به طوری که بیانگر هر نوع سلطه‌طلبی از سوی ممالک قوی و امروزه از سوی غرب نسبت به جوامع دیگر است. از دیدگاه لنین، «امپریالیسم در معنای خاص به مفهوم آخرین مرحله سیر تکاملی جامعه سرمایه‌داری صنعتی بوده و در واقع مرحله حاکمیت انحصارها و صدور سرمایه است»^۵

از دیدگاه امام خمینی، نگرش یونیورسالیستی و سلطه‌طلبی غرب با خطرات و مقاصد سایر جوامع ناسازگار است ولی غربیان برای تحقق آن دست به استعمار ممالک دیگر زده و ثروتهای خدا داد آنها را از طرق گوناگون غارت می‌کنند. هم چنین استعمارگران در این جوامع سعی می‌کنند هرگونه مانعی را که سدی در راه تأمین خواسته‌های آنان هست به هر بهایی و با هر شیوه‌ای بردارند. در جوامع اسلامی، مهم‌ترین مانع برای پیشرفت خواسته‌های غربیان، همانا آیین اسلام است، وجود قرآن و اسلام مانع تحقق آرزوهای استعمارگران است و لذا آنها به هر وسیله‌ای با اسلام و قرآن مقابله می‌کنند. امام خمینی علیه السلام در تبیین روزگار خود این‌گونه دادسخن می‌دهد:

«روزگاری که پنجه‌های استعمار تا اعماق کشورهای اسلامی فرو رفته است، روزگاری که استعمار تمام نیروها و امکانات خود را در راه ایجاد تفرقه میان مسلمانان و سران کشورهای اسلامی بسیج کرده است، می‌کوشد تا به هر وسیله‌ای که در اختیار دارد از پایبندی و عمل به تعالیم اسلام جلوگیری کند، تا بدین وسیله استعمارگران با خیال راحت به هدف‌های غیر انسانی خود، استعمار طبقه محروم نایل شوند...»^۶

۱ - universalism

۲ - cosmopolitanism

۳ - رضا داوری اردکانی، فلسفه در بحران، همان، ص ۸۸.

۴ - Veto

۵ - imperialim

۶ - محمدعلی سادات، مکتبها و اصطلاحات سیاسی، تهران: انتشارات مهدی، ۱۳۶۰، ص

۹۸-۹۹.

۷ - استعمار و ابرقدرتها، همان، ص ۳۹؛ پیام امام ۱۳۵۱/۸/۱۹.

از دیدگاه امام خمینی، شیوع نگرش سکولاریستی و لائسیسم و تر جدایی سیاست از دین و اخلاق نیز از نقشه‌ها و توطئه‌های استعمارگران غربی است، زیرا تحقق سیاست دینی اسلام و سیاست مبتنی بر اخلاق مانع تحقق خواست‌های آنان است:

«این را که دیانت باید از سیاست جدا باشد و علمای اسلام در امور اجتماعی و سیاسی دخالت نکنند، استعمارگران گفته و شایع کرده‌اند. این رابی دین‌ها می‌گویند، مگر زمان پیغمبر اکرم ﷺ سیاست از دیانت جدا بود؟»^۱

همان طور که گذشت، معیار شکنی و ایجاد مرزهای مصنوعی و ساختگی نیز، از سوی پیروان نظریه جهان وطنی غربی در کشورهای مسلمان و شرقی تحقق یافته است تا با تجزیه این جوامع و کوچک کردن آنها و ایجاد مرزهای جغرافیایی اختلاف برانگیز، بهتر بتوانند به مقاصد و منافع خود دست یابند:

«از طرفی وطن اسلام را، استعمارگران و حکام مستبد و جاه طلب تجزیه کرده‌اند. امت اسلام را از هم جدا کرده و به صورت چندین ملت مجزا در آورده‌اند...»^۲

امام خمینی در جایی دیگر این مطالب را با وضوح بیشتری مطرح می‌سازد:

«آن وقتی که اروپاییان راه پیدا کردند به ممالک شرق و دیدند که طعمه خوبی است ممالک شرق، برای بلعیدن این طعمه مطالعات کردند، از آن وقت این مسائل پیدا شده است... بیدار شوید آقا! ای جوان‌های ما بیدار شوید بدانید نقشه چیست؟ برای چی می‌خواهند شما را دور کنند از اسلام! برای چی می‌خواهند شما را به مکتب‌های دیگر نزدیک کنند. اینها خیر شما را نمی‌خواهند، اینها می‌خواهند شما را ببلعند، اسلام نمی‌گذارد شما را ببلعند...»^۳

امام خمینی، هم چنین روش‌های دیگر استعمارگران و سلطه طلبان را برای تسلط امپریالیسم بر جوامع اسلامی شامل موارد زیر می‌داند:

- ۱ - ضربه زدن به اسلام به نام اسلام،
- ۲ - تحمیل عمال و وابستگان خویش
- ۳ - معرفی ناقص اسلام
- ۴ - تحریف اسلام

- ۵ - مخفی نگاهداشتن ابعاد مهم اسلام
- ۶ - ترور و نابودی طرفداران اسلام ناب
- ۷ - تفرقه افکندن و اختلاف ایجاد نمودن
- ۸ - شیوع سرمایه‌داری
- ۹ - شیوع نگرش مادی، نگرش فایده‌گرایانه، نگرش

سکولاریستی

۱۰ - ناسیونالیسم وابسته.

ناسیونالیسم

ناسیونالیسم که در زبان فارسی آن را «ملی‌گرایی» و گاه «ملیت‌پرستی» ترجمه کرده‌اند، به معنای اصالت دادن به مردم ساکن در یک زمین (ملت) و تعلقات قومی و ملی آنها است. در ناسیونالیسم، انسان خود را به جهت احساسات و تعلقات خاصی هم چون جغرافیا، زبان، فرهنگ و... متعلق به یک گروه جمعیتی مشخص به نام ملت دانسته و به عنوان گروه - ملی - می‌اندیشد و بقیه انسان‌ها را به چشم خارجی و بیگانه می‌نگرد و توجه خود را به سوی منافع همان گروه جمعیتی معطوف می‌دارد.

ناسیونالیسم در مغرب زمین و به ویژه بعد از قرارداد وستفالی و نیز با تغییر منشاء الهی قدرت سیاسی و جایگزین شدن حق حاکمیت مردم، مطرح شد و از آنجا به سرتاسر جهان راه یافت. ناسیونالیسم در اصل ریشه‌ای اومانیستی و لذا غربی دارد و به عنوان یکی از عناصر اصلی اندیشه متجدد مطرح است. ملت‌گرایی البته اگر به معنای تأکید بر ایمان و جهان‌نگری توحیدی باشد که در میان مسلمانان رایج است مورد تأیید امام خمینی است:

«ملت ایران، مسلمان است، اسلام را می‌خواهد، آن اسلامی که در پناه آن آزادی و استقلال است، رفع ایادی اجانب است، هرم پایگاه ظلم و فساد است و قطع کردن دست‌های جنایتکاران است...»^۴

اگر ملت‌گرایی را به معنای حب وطن نیز در نظر بگیریم و ناسیونالیست را کسی بدانیم که دوستدار وطن و سرزمین خود است ولی سایرین را انسان و هموع خود می‌داند، نه بیگانه و غیر انسانی و غیر هموع خود، در این صورت نیز پذیرش ملی‌گرایی اندیشه‌های حضرت امام مورد تأیید قرار گرفته است.

۱ - ولایت فقه؛ ص ۲۳. ۲ - همان کتاب، ص ۴۱.

۳ - استعمار و ابرقدرتها، همان، ص ۵۳-۵۲، سخنرانی امام خمینی در پاریس،

۱۳۵۷/۸/۱۴

۴ - صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۵۰.



«حب وطن، حب اهل وطن و حفظ و حدود کشور مسأله‌ای است که در آن حرفی نیست.»^۱ به علاوه، اگر ملی‌گرایی به معنای استقلال‌طلبی مردم یک سرزمین برای مقابله با قدرت‌های استعماری و مستکبران بیگانه باشد که در قالب نهضت‌های ملی ظاهر و تجلی می‌یابد نیز، مورد مخالفت امام خمینی نیست. اما ناسیونالیسم با دارا بودن منشأ نژادی (نژادپرستی)، منشأ غیر اعتقادی و به مفهوم غربی‌اش که امروزه در بیشتر مراجع است و در جدا کردن آدمیان و نفی بشر از یکدیگر نقشی بسزا داشته است و به پیدایش ایدئولوژی‌های محدود و منطقه‌ای و اختلاف برانگیز انجامیده است و جز تضییع حقوق عده‌ای و بکارگیری احساسات در دفاع از گروهی دیگر نقشی ایفا نمی‌کند، شدیداً از سوی امام خمینی طرد و نفی شده است. امام خمینی ملی‌گرایی‌ای را که به جدایی آدمیان از نگرش توحیدی و اسلامی بینجامد، مخالف و متضاد با اسلام و آیین محمدی ﷺ می‌داند و آن را از نقشه‌های غربی و از طرح‌های استعمارگران برای سلطه بر جوامع اسلامی به شمار می‌آورد:

«از مسائلی که طراحان برای ایجاد اختلاف بین مسلمین طرح و عمل استعمارگران در تبلیغ آن به پا خواسته‌اند، قومیت و ملیت است... ملی‌گرایی در مقابل ملت‌های دیگر مسلمان، مسأله‌ای است که اسلام و قرآن کریم و دستور نبی اکرم ﷺ برخلاف آن است. آن ملی‌گرایی که به دشمنی بین مسلمین و شکاف در صفوف مؤمنین منجر می‌شود، برخلاف اسلام و مصلحت مسلمین و از حیل‌های اجانب است که از اسلام گسترش آن رنج می‌برند.»^۲

به طور کلی، ملی‌گرایی و ناسیونالیستی که در مغرب زمین پیدا شد و از عناصر عمده و اساسی فرهنگ غرب است و ملت را در مقابل کلیسا و بالتبع در مقابل دین و خدا قرار می‌داد و مبتنی بر او مانوس بود و توسط غرب زدگان و ایادی وابسته به غرب در سرزمین‌های اسلامی شیوع یافت، صریحاً از سوی امام خمینی طرد و نفی گردید و مغایر و معارض با برداشت دینی از ملت، جامعه و گروه‌های ملی دانسته شد. امام خمینی، انواع ملی‌گرایی غیر دینی چون نژادپرستی، باستان‌گرایی، ایدئولوژی‌های نژادی چون پان‌گریسم، پان‌ترکیسم و... همه و همه را شدیداً مورد نکوهش قرار داده است:

«من مکرر عرض می‌کنم که این ملی‌گرایی، اساس بدبختی مسلمین است، برای این که این ملی‌گرایی، ملت ایران را در مقابل سایر ملت‌های مسلمین قرار می‌دهد و ملت عراق را در مقابل دیگران...»^۳

«آن چیزی که دول اسلامی را بی‌چاره کرده است و از ظل

قرآن کریم دارد دور می‌کند، آن قضیه نژاد بازی است، این نژاد ترک است... این نژاد ایرانی است... این نژاد عرب است... قضیه نژادبازی ارتجاعی است.»^۴
سایر موارد

آن چه در این نوشتار به عنوان ویژگی‌هایی که ماهیت غرب را می‌سازند بیان شد، تنها چند مورد از مهم‌ترین این ویژگی‌ها، اصول و مبانی فکری، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی غرب بود. اما باید دانست که ماهیت غرب صرفاً موارد یاد شده نیست بلکه مبانی و ارکان و عناصر دیگری هستند که هرچند شاید به اهمیت اینها نباشد ولی در شناخت غرب حائز اهمیت هستند. عمده این موارد عبارتند از: طبیعت‌گرایی یا ناتوریسم^۵ که طبیعت را ملاک همه چیز می‌داند، فردگرایی^۶ یا اصالت دادن به فرد و خواسته‌های او و تأمین آزادی بی‌حصر و حد - مگر در مواردی که برای افراد دیگر مانع محسوب شود - برای فرد و این که مصلحت فرد بالاترین مصلحت و بلکه تنها مصلحت است. اصالت فایده^۷ یا سودگرایی و این که همه چیز را در دایره مفید بودن مورد سنجش و بررسی قرار می‌دهند، روشنگری، تئوری قرارداد اجتماعی، نظریه ترقی و ترقی خواهی، تجدیدگرایی^۸ و نفی سنت‌گرایی بطور کامل و بدون قید و شرط، پراگماتیسم^۹ یا اصالت عمل و اصالت نتیجه عمل و عمل را مبتنی بر نتایج مفید آن دانستن، نه مبتنی بر انگیزه، نیت، تکلیف و...؛ ایدئولوژی و ایدئولوژی‌گرایی، لیبرالیسم و اصول آن، آزادی از نوعی غربی و لیبرالیستی محض، دموکراسی غربی، تکنولوژی غربی، علوم انسانی غربی، از خود بیگانگی، ماشینیسم، برابری به مفهوم غربی، ماکیاولیسم و... همه و همه از ارکان و عناصر نگرش غرب هستند که در اندیشه امام خمینی مورد نفی و نکوهش واقع شده‌اند. مراجعه به آثار متعدد امام خمینی این مسئله را بوضوح نشان می‌دهد و تمامی این مسائل جای بحث و بررسی دارند ولی پرداختن به آنها در حیطه این نوشتار نمی‌گنجد.

راه حل امام خمینی در برابر غرب و مدرنیته

بررسی آثار امام خمینی ﷺ نشان می‌دهد که او در برابر نگرش غربی، نگرش اسلام ناب محمدی یا تشیع علوی یا آیین

۱ - صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۸۱. ۲ - صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۸۱.

۳ - صحیفه نور، ج ۱۲، ص ۲۸۰. ۴ - صحیفه نور، ج ۱، ص ۸۹.

۵ - Naturalism

۶ - Individualism

۷ - utility

۸ - modernism

۹ - pragmatism

توحیدی قرآن را مطرح می‌سازد و با احیای تفکر اسلامی و دینی در پی ارائه طرحی نو است. بنابراین، امام در پی احیا و بازنمایی اندیشه دینی و اسلامی است. این احیا و بازنمایی، اندیشه و نگرشی را ارائه می‌دهد که غیر از نگرش و اندیشه غرب است و با آن هم‌خوانی ندارد، لذا با مدرنیته هماهنگ نمی‌گردد و راه خود را می‌رود تا انسان و جوامع انسانی را به کمال مطلوب برساند. برخی از عناصر، مبانی و ارکان اصلی نگرش و طرح امام خمینی در مقابله با غرب و نگرش غربی به اختصار و فهرست وار عبارتند از:

- ۱- نفی اومانیسیم و در مقابل، احیای فطرت انسانی، فطرت خداجوی انسان.
- ۲- ایجاد حکومت مبتنی بر دین و اخلاق (جمهوری اسلامی).
- ۳- موازنه بین دنیا و آخرت با توجه به برتری و اولویت آخرت و مسیر راه و صراط بودن دنیا و منزل و مأوا بودن جهان آخرت.
- ۴- موازنه بین جسم و روح، با اولویت دادن به روح و نیازهای روحی.
- ۵- نگرش‌ابزاری به علم و معارف بشری و هم چنین به قدرت و هدف دار بودن آن، آنهم هدفی متعالی و برتر یعنی لقاء الله.
- ۶- طرح تهذیب و پاکسازی نفسانی و تربیت هماهنگ و همراه با آموزش در علوم و معارف بشری.
- ۷- احیای عقل انسانی، عقل متصل به حق، عقلی که قدرت سنجش خوب از بد را دارد، قدرت ارزش‌گذاری نه محاسبه‌گری

و سودسنجی، عقلی که نه در پی سود و زیان محض مادی و این جهانی که در پی راه بردن انسان و هدایت او در صراط مستقیم الهی است.

- ۸- قطع ریشه‌های استعمار و امپریالیسم و وابستگی.
- ۹- مبارزه با بیگانگان، سلطه‌طلبان، استثمارگران و ظالمان.
- ۱۰- متخلق شدن انسان به اخلاق الله و تحقق نقش خلیفه‌اللهی او در زمین.

۱۱- اعراض و روی‌گردانی از غرب و مقابله با اصول و بنیادهای غربی مغایر با فطرت انسان.

۱۲- مبارزه با غربزدگی، غرب‌گرایی و خودباختگی در برابر غرب.

۱۳- بازگشت به خویشتن راستین خود و بازیابی حقیقت خویش در مقابل از خودبیگانگی غربی.

۱۴- اعتماد و اتکا به خداوند بزرگ و تقویت معنوی انسانها برای رسیدن به کمال مطلوب.

۱۵- ترجیح عدالت و اولویت دادن به آن در تمام مظاهر زندگی فردی و اجتماعی و نفی توسعه اقتصادی بدون عدالت اجتماعی.

۱۶- زایل نمودن یأس، ناامیدی و ایجاد اعتماد به نفس در مسیر پیشرفت در ابعاد مادی و معنوی.

۱۷- تکیه و تأکید بر ارزش‌های انسانی و فضیلت‌های اخلاقی.

۱۸- توجه و عنایت به ضعفا، فقرا، مستضعفان و انسان‌های مظلوم و در بند.

۱۹- نفی فاصله‌های طبقاتی، گروهی، جناحی و...

۲۰- تأکید بر وحدت و جلوگیری از تفرقه، مرزگذاری‌های تصنعی و نفی ناسیونالیسم غربی و...

و نهایت این که در نگاه امام خمینی، غرب، «مغرب حقیقت قدسی و دینی» است و لذا در برابر آن باید «اشراق دین و قداست آن» بر قلب آدمیان بتابد و بانور خدایی به عالم و جهان و انسان بنگرند و در مقابل غرب قیام کنند و اتکای خود را از غرب ببرند و بدانند که اتکال به نفس بعد از اعتماد به خدا منشأ خیرات است.^۱

و این که توصیه می‌نماید: «تترسید از غرب، اراده کنید... در مقابل غرب قیام کند، شرق اراده کند که در مقابل غرب قیام کند...»^۲

